

فریدون - زئوس و ضحاک - تیفوئوس

چکیده

با توجه به ویژگی‌های فریدون در شاهنامه و اساطیر ایران و مقایسه‌ی آن با شخصیت زئوس در اساطیر یونان، به ویژگی‌های مشترکی بین این دو شخصیت اساطیری می‌توان پی برد که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به تولد در خفا از ترس کشته شدن، تغذیه از شیر حیوانات، زنده ماندن و رسیدن به مقام بزرگ برخلاف خواسته‌ی شاهان، گرفتن انتقام به کمک دیگران، به بند کشیدن دشمن، تقسیم جهان و داشتن سلاح آسمانی اشاره کرد. از سوی دیگر، هر دو قهرمان ترس‌ناک‌ترین دشمنان را در مقابل خود دارند. فریدون، ضحاک را در برابر خود دارد که بنا به روایت اساطیر، قوی‌ترین دیو دروجی است که اهریمن برای تباهی جهان هستی آفریده است و در برابر زئوس نیز، تیفوئوس قرار می‌گیرد که موحش‌ترین موجودی است که گایا جهت شکست دادن زئوس آفریده است.

حمید بوشاسب
کارشناس ارشد
زبان و ادبیات فارسی
دبیر دبیرستان‌های
ساری

کلید واژه‌ها:

فریدون، زئوس، ضحاک، تیفوئوس، اساطیر ایران، اساطیر یونان.

مقدمه

شاهنامه‌ی فردوسی مهم‌ترین اثر به زبان فارسی است که شخصیت‌های اساطیری بسیاری را در دل خود جای داده است. بخش اساطیری آن که شامل سلطنت کیومرث تا پادشاهی فریدون است و به دوره‌ی پیشدادیان شهرت دارد، از نظر اسطوره‌شناسی حائز اهمیت زیادی است و بیش‌تر شخصیت‌های آن منشأ هند و ایرانی دارند. با این حال، اگر ما در خصوص این شخصیت‌ها فقط به شاهنامه تکیه کنیم، با توجه به تغییر و تحولاتی که در اساطیر بر اثر گذشت زمان رخ داده است، مطالب زیادی به دست نخواهیم آورد. تنها با مقایسه‌ی

این شخصیت‌ها با روایت‌های کهن‌تر است که می‌توان منشأ اساطیری آن‌ها را آشکار ساخت. کریستن سن در مورد این شخصیت‌ها می‌نویسد: «محقق‌ی که به بررسی تاریخ افسانه‌ای ایرانیان می‌پردازد، زود به این نتیجه می‌رسد که دسته‌ای از شخصیت‌های افسانه‌ای، تماماً نمونه‌های اولیه‌ی «نخستین انسان» هستند که منشأ متفوتی دارند. بیش‌تر این شخصیت‌ها در طی زمان، دست‌خوش تغییر شده‌اند - فی‌المثل به صورتی که در اثر فردوسی ظاهر می‌شوند - و به زحمت چیزی از آن‌ها بر جای مانده است، به طوری که به اشکال می‌توان، در همان نظر اول نتیجه گرفت که اینان از نمونه‌ی «نخستین انسان» تحول یافته‌اند.» (کریستن سن، ۱۳۸۳: ۵۰۵)

مرحله‌ی دیگر، بررسی تطبیقی و مقایسه‌ی اسطوره‌های ایران با اساطیر ملل دیگر است که در این مقاله سعی شده است اسطوره‌ی فریدون و ضحاک با اسطوره‌ی زئوس و تیفوئوس در اساطیر یونان مقایسه شود. هر چند، بررسی تطبیقی اساطیر به علت فقدان روش انتقادی از دید بسیاری از محققان مورد تردید قرار گرفته است ولی با تکیه بر موازین روشن و استوار و مقایسه‌ی اسطوره‌های دو ملت، به زمینه‌های مشترکی می‌توان پی برد و براساس آن نتیجه گرفت که این موضوعات به صورت اتفاقی یا تصادفی به وجود نیامده‌اند. کریستن سن در این باره می‌نویسد: «در موضوع اسطوره شناسی و تاریخ افسانه‌ای تطبیقی، برای پرهیز از اشتباه مکتب ماکس مولر، باید بسیار احتیاط کرد و نخست در جست‌وجوی روشی مطمئن و محک‌هایی را اساس قرار داد که با آن‌ها بتوان اثبات کرد که آیا نوعی وابستگی (اصل مشترک یا عاریتی) میان فلان افسانه‌ی متعلق به ملتی یا فلان افسانه‌ی ملت دیگر وجود دارد یا نه. بدین گونه مثلاً

وقتی که در دو افسانه از دو ملت، یک دسته بن‌مایه‌های یک‌سان وجود دارد که دارای نظم واحدند، این را می‌توان یک قانون دانست، حتی اگر پیوند میان آن‌ها از الزام منطقی برخوردار نباشد، میان آن‌ها وابستگی وجود دارد.» (همان: ۵)

بررسی و تحلیل شخصیت‌ها

فریدون از جمله شخصیت‌های اساطیری است که وجود آن به دوران هند و ایرانی باز می‌گردد. بر این اساس، برای بررسی شخصیت این قهرمان و ماجراهای آن، باید منابع ودایی، اوستایی، پهلوی و در نهایت شاهنامه را در نظر گرفت و با توجه به این منابع، سیر تحول شخصیت او را آشکار ساخت. مهرداد بهار در خصوص فریدون می‌نویسد: «نام فریدون در اوستا «ثراتئون» (Thraetaona) و در ودا «ثرای تن» (Traitana) است. همین اسم در متون پهلوی «فریتون» (Frëton) با یا و واو مجهول، و در فارسی فریدون شده است. او پسر «آئوی» است.» (بهار، ۱۹۱: ۱۳۷۵)

فریدون یکی از شخصیت‌های هند و ایرانی است که در جریان انتقال به اساطیر ایران، دچار تغییر و تحول شده است. این قهرمان در اصل از «تریتة آپتیه‌ی» (Trita Aptyya)، یکی

از خدایان ودایی، سرچشمه گرفته است. این خدا دارای دو جنبه‌ی روحانی (افشردن سومه) و پهلوانی (کشتن اژدها) است. در اوستا و اساطیر ایرانی، این خدا در وجود دو شخصیت ظاهر می‌شود. ویژگی روحانی او به آئوی پدر فریدون، و ویژگی پهلوانی او نیز به خود فریدون منتقل می‌شود. مهرداد بهار در این زمینه می‌نویسد: «یکی از خدایان ودایی تریتة آپتیه (Trita Aptya) می‌باشد. وی از خدایان دلاور و برکت‌بخشنده‌ی ودایی است که بسیار شبیه ایندیره است. تریتة با رعد خویش، ویشوروپه (Vishvarupa)، اژدهای سه سر شش چشم را می‌کشد. از خویش‌کاری‌های تریتة نیز یکی افشردن سومه است. اگر توجه کنیم که لقب ودایی او آپتیه، در اوستا به صورت آئوی درآمده و شخصیتی مستقل شده و دومین کسی گشته است که گیاه هئومه را برای جهان مادی فراهم ساخته است، می‌توان باور کرد که تریتة آپتیه حتی در دوره‌ی هند و ایرانی عمیقاً با مسئله‌ی سومه و افشردن آن مربوط است. جنبه‌ی دیگر تریتة، یعنی پهلوانی او و کشتن اژدهای خشکی‌آوری چون ورتره و ویشورپه‌ی سه سر و شش چشم، در اساطیر اوستایی به ثراتئون (فریدون) نسبت داده شده است که همان نبرد فریدون با ضحاک در حماسه‌های ایران است.» (همان: ۴۷۴)

ضحاک و تیفوئوس هر دو در اولین حمله‌ی خود پیروز هستند، چنان‌که ضحاک در حمله‌ی اول خود، جمشید را از بین می‌برد و تیفوئوس نیز در حمله‌ی اول خود موفق می‌شود که پی‌های دست و پای زئوس را جدا سازد و او را از اولین حرکت باز دارد



تیفوئوس،
آفریده‌ای موحش
بود که دست‌هایش
بی‌وقفه می‌جنبیدند
و پاهایش نیز
هرگز از جنبش باز
نمی‌ایستادند.
از شانه‌هایش
صداهای
اژدهاوش و
ترسناک فراز
می‌جهید که هر یک
زبانی سیاه چون
زوبین داشت، با
چشم‌هایی که از
آن آتش می‌بارید،
از تهی‌گاهش تعداد
بی‌شماری افعی
بیرون می‌آمد،
بدنش پوشیده از
پَر بود، از سر و
گونه‌هایش موهای
زیر روئیده بود.
قدش از بلندترین
کوه‌ها بلندتر بود

ذبیح الله صفا نیز به نقل از جیمز دار مستتر، در خصوص این شخصیت می‌نویسد: «بنا بر بعضی روایت‌های ودایی، تریته آپتیه (Thaāptya) (تریته پسر آب) اژدهایی را که سه سر و شش چشم داشت، کشته است و بنابر بعضی از قطعات دیگر، کشنده‌ی این اژدها ترای تنه (Trāitana) و آن اژدهای دس (Dāsa) نام داشت و البته باید در نظر داشت که دهاک و داس، از یک اصل‌اند (هم‌چنان که دو کلمه‌ی ترای تنه و «ترائتسون» یعنی فریدون از یک بنیادند). این اسطوره‌ی مذهبی در میان ایرانیان به صورت امر تاریخی مرتب شده و از دهک دهاک به ضحاک تبدیل یافته است.» (صفا، ۱۳۸۴: ۴۵۸)

با توجه به ویژگی‌های این قهرمان در ادبیات ودایی، مشخص می‌شود که یکی از ویژگی‌های مهم او، جدال با اژدهای سه پوزه و سه سر و شش چشم به نام ویشوروپه یا داس است که این ویژگی به نوعی در منابع اوستایی هم انعکاس یافته است. در اوستا از فریدون چندین بار، خاصه آن‌جا که از سقوط فرمان‌روایی اژی‌دهاک سخن می‌رود، نام برده شده است. در یسنای نهم معروف به هوم یشت (فقرات ۷-۸) چنین آمده است که «دومین بار ائوی هئوم را از میان مردم به کار برد و به پادشاه، پسری به نام ثراتئون از خاندان توانا از او پدید آمد که اژی‌دهاک را کشت.» در یشت ۵ (آبان یشت، فقرات ۳۳-۳۴) چنین آمده است که ثراتئون پسر ائوی از خاندان پهلوانی در کشور ورن، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای آن‌ها قربانی کرد و از او درخواست تا بر اژی‌دهاک چیرگی یابد و دو زن از نوک و سنگهوک را از او برباید. در یشت ۱۹ (زامیاد یشت، فقرات ۳۶-۳۷) چنین آمده است که فرّ کیان پس از جدایی از جمشید به ثراتئون از خاندان ائوی که از همه‌ی مردمان مگر زردشت پیروزتر بود رسید. (همان: ۴۶۳-۴۶۲)

در متون پهلوی نیز مطالب زیر را در مورد فریدون می‌توان به دست آورد:

در بندهش درباره‌ی گزندی که هزاره هزاره به ایران شهر آمد، می‌نویسد: «دیگر هزاره آغاز شد، ضحاک پادشاهی بد فراز کردن گرفت و یک هزار سال پادشاهی کرد. چون هزاره سر شد، فریدون او را گرفت و بست.»

«سه دیگر هزاره آغاز شد. چون فریدون کشور را بخش کرد، سلم و تور، آن‌گاه ایرج را کشتند، بسیاری از فرزندان و اعقاب او را از میان بردند. در همان هزاره منوچهر زاده شد و کین ایرج را خواست.» (بهار، ۱۳۷۸: ۱۳۹)

در مینوگ خرت (فصل ۲۷، فقرات ۳۸-۴۰) چنین آمده است: «از فریتون سوزاین بود، شکستن و بستن اژی‌دهاک بیوراسب گران گناه، و آن شاه با بس دیوان مازندر (مازندران) نبرد و از کشور خونیرس براند» و در همین فصل (فقره‌ی ۸) آمده است که اهرمزد، جم و فریتون و کاوس را فناپذیر خلق کرده بود و باز در همین کتاب نگاشته است (فصل ۲۱، فقره‌ی

۵۷) که فریتون را مانند جم و کی اوس (کاوس) اهرمزد شکوه و نیرومندی و فر بخشید. (صفا، ۱۳۸۴: ۴۶۴)

در شاهنامه در مورد فریدون، مطالب با جزئیات بیش‌تری بیان شده است. در این کتاب، فریدون فرزند آبتین و فرانک است که مادر از بیم ضحاک، مخفیانه او را به مرغزاری می‌برد و نگهبان مرغزار مراقبت از او را بر عهده می‌گیرد و فریدون در آن‌جا از شیر گاوی به نام برمایه استفاده می‌کند. در این میان، پدر فریدون به دست ضحاک از بین می‌رود و پیش از آن که ضحاک از ماجرای گاو باخبر شود، مادر فرزند را به البرزکوه می‌برد و مراقبت از او را به مرد پاک‌دینی می‌سپارد و پس از این ماجرا، ضحاک گاو را نیز می‌کشد و به جست‌وجوی فریدون می‌شتابد اما او را نمی‌یابد:



۱۴۴- خبر شد به ضحاک بد روزگار
از آن گاو برمایه و مرغزار
۱۴۵- بیامد از آن کینه چون پیل مست
مران گاو برمایه را کرد پست
۱۴۷- سبک سوی خان فریدون شتافت
فراوان پژوهید و کس را نیافت (فردوسی، ۱۳۷۶: ۵۹ / ۱)

فریدون که به شانزده سالگی می‌رسد، از کوه البرز به سوی مادر می‌آید و از او نام و نشان پدر را می‌پرسد و مادر او را آگاه می‌کند که پدر و گاو برمایه به دست ضحاک از بین رفته‌اند و بدین ترتیب فریدون کینه‌ی ضحاک را به دل می‌گیرد:

۱۷۲- فریدون چو بشنید بگشاد گوش

زگفتار مادر برآمد به جوش

۱۷۴- چنین داد پاسخ به‌مادر که شیر

نگردد مگر ز آمایش دلیر

۱۷۶- بپویم به فرمان یزدان پاک

برآرم ز ایوان ضحاک خاک

(همان، ۶۱)

تا این که سرانجام به کمک کاوه‌ی آهنگر، ضحاک را از تخت شاهی به زیر می‌کشد و او را در کوه دماوند زندانی می‌کند و شهرناز و ارنواز (دختران جمشید) را که به دست ضحاک اسیر شده بودند، آزاد می‌کند.

کار دیگر فریدون بنا به روایت شاهنامه، تقسیم جهان میان سه فرزند خود است که در این میان، روم و خاور را به سلم و سرزمین توران را به تور، و ایران را به ایرج، که کوچک‌ترین فرزند اوست، واگذار می‌کند. برادران بزرگ‌تر که از این تقسیم پدر راضی نیستند، کینه‌ی ایرج را به دل می‌گیرند و در نهایت، او را از بین می‌برند.

همان‌طور که نوشته شد، ضحاک بر اثر خوابی که دیده بود، و از بیم این که فریدون جانشین او گردد، بنا به پیش‌گویی موبدان در جست‌جوی فریدون بود تا او را نابود سازد، اما مادر فریدون دور از چشم ضحاک، کودک را به دنیا می‌آورد و او را به مرغزاری می‌برد. فریدون در آن مرغزار به مدت سه سال از شیر گاو برمایه استفاده می‌کند و پس از آن به وسیله‌ی مادر به کوه البرز برده می‌شود و مرد پاک‌دینی پرستاری از او را به عهده‌ی خود می‌گیرد؛ تا این که پس از رشد کافی به یاری کاوه‌ی آهنگر انتقام پدر خود را از ضحاک می‌گیرد و او را در کوه دماوند به زنجیر می‌کشد و دختران جمشید را آزاد می‌سازد.

در اساطیر یونان نیز مطابق چنین چهار چوبی داستان زئوس قرار دارد که داستان تولد او مطابق اساطیر یونان به این شکل است: کروئوس (پدر زئوس) هر یک از فرزندان او را به محض زاده شدن می‌بلعید؛ چون بنا به پیش‌گویی سروش غیبی می‌ترسید که فرزندان جای او را بگیرند. رئا، همسر کروئوس، غرقه در اندوهی بی‌کران شد. چون زمان زادن زئوس فرا رسید، رئا از والدین خویش، اورانوس و گایا، درخواست یاری کرد تا فرزندش را نجات دهند. پس به توصیه‌ی آنان به کرت رهسپار شد و آن‌جا در غاری ژرف واقع در جنگل‌های انبوه کوه آژوم (Aegeum) فرزندش را به دنیا آورد. گایا نوزاد را گرفت و پرستاری‌اش را پذیرفت. با وجود این، رئا سنگی بزرگ را در قنناق پیچید و آن را به جای نوزاد به کروئوس زودبآور داد و او نیز بی‌درنگ آن را بلعید. بدین گونه زئوس

جوان از شقاوت پدر رست و در جنگل‌های ایذا بزرگ شد؛ زیرا دایه‌ی بُز آمالیتا (Amaltheia) را بدو داده بود که حیوانی شگفت‌آور بود و منظرش حتی جانوران را می‌ترساند. برخی از نویسندگان آورده‌اند که آمالیتا همسر ملیسئوس بود که به ایزد نوباهو شیر می‌داد. دیگران او را پری می‌دانستند که تنها زئوس را در کودکی پروراند و می‌گفتند که زئوس از خوراک بهشتی و میوه‌هایی که کیوتران و یک عقاب می‌آوردند، تغذیه می‌کرد. سروشی که پیش‌گویی کرده بود کروئوس روزی مغلوب یکی از فرزندان خود می‌شود، کاملاً بر حق بود. زئوس چون بُرنا گشت، انتقام پدر را در سر می‌پروراند. زئوس، متیس، دختر اقیانوس را به یاری طلبید. متیس به کروئوس قطره‌ای داد که با خوردن آن، سنگ و فرزندان ایزدی خود را که بلعیده بود، بالا آورد. کروئوس مغلوب قدرت زئوس گشت و از آسمان به ژرفای کیهان فرو افتاد و در آن‌جا، در منطقه‌ای زیر زمین و زیر دریای سترئون زنجیری شد. (ژیران، ۱۳۸۵: ۳۷-۳۴)

به رغم تفاوت در ساختار داستان در بعضی نکات شباهت‌هایی بین فریدون و زئوس وجود دارد که عبارت‌اند از:

۱. تولد در خفا از ترس پیش‌گویی‌هایی که انجام گرفته بود؛ چنان که مادر فریدون، کودک را از ترس ضحاک به مرغزار و سپس کوه البرز برد و رئا نیز از ترس کروئوس کودک را به گایا سپرد.

۲. تغذیه‌ی کودک از حیوانات؛ چنان که فریدون به مدت سه سال از شیر گاو، و زئوس از شیر بز یا غذایی که کیوتر یا عقاب برای او می‌آوردند تغذیه کرد.

۳. گرفتن انتقام به یاری دیگران، چنان که فریدون به کمک کاوه بر ضحاک غلبه کرد و زئوس نیز به کمک متیس و خوراندن قطره‌ای به کروئوس، توانست برادران و خواهران خود را نجات دهد.

۴. به بند کشیدن دشمن؛ چنان که فریدون، ضحاک را در کوه دماوند، و زئوس نیز کروئوس را در اعماق زمین به بند کشید.

۵. نجات نزدیکان از اسارت؛ چنان که فریدون پس از غلبه بر ضحاک، شهرناز و ارنواز (دختران جمشید) را از اسارت رهایی بخشید و زئوس نیز پس از غلبه بر کروئوس، برادران و خواهران خود را از شکم کروئوس آزاد می‌نماید.

۶. تقسیم جهان و رسیدن بهترین سهم به کوچک‌ترین فرزند، چنان که دیدیم، در شاهنامه فریدون جهان را بین سه پسر خود (ایرج، سلیم، تور) تقسیم کرد و در این میان، ایران که مهم‌ترین کشور بود به کوچک‌ترین فرزند (ایرج) می‌رسید و برادران دیگر از این تقسیم پدر راضی نبودند. این اسطوره اگرچه در اوستا ذکر نشده و احتمالاً از قبیله‌های دیگر اکتباس شده است، نمونه‌ای در اساطیر یونان (ایللیاد) دارد.

هنگامی که در نبرد تروا پوزئیدون به یاری مردم یونان شتافت و آتش جنگ را شعله‌ور می‌کرد، زئوس، ایریس (پیام‌آور

ضحاک بر اثر خوابی که دیده بود، و از بیم این که فریدون جانشین او گردد، بنا به پیش‌گویی موبدان در جست‌جوی فریدون بود تا او را نابود سازد، اما مادر فریدون دور از چشم ضحاک، کودک را به دنیا می‌آورد و او را به مرغزاری می‌برد

بکنند.» پوزئیدون که از نفرت از جا در رفته بود، پاسخ داد: «چه می‌شنوم! من از توانایی او آگاهم اما اگر می‌انگارد مرا ناگزیر کند که در برابر او سر فرود آورم، منی که در پایگاه با او برابرم، آهنگی زنده پیش گرفته است. ما سه پسر کروئوس و رئا (زن کروئوس و مادر زئوس و هرا و هادس) هستیم. زئوس من و خدای دوزخ (هادس)، جهان را به سه کشور بخش کردیم و هر یک از ما بخش خود را ستاند. چون آوند بزرگ پشک انداختن را جنابند، پشک من این بود که همواره جای‌گزین اقیانوس کف‌آلود باشم، هادوس کشور تیرگی‌ها را یافت. کشور زئوس آسمان پهناور شد. ما در خداوندگاری زمین با هم انبازیم. پس هر چه توانایی زئوس برتر باشد من به خواست او تن در نمی‌دهم، باید این بیم را به پسران و دختران خود بدهد که ناچارند در برابرش سر فرود آورند. با این وجود، با همه‌ی نفرتی که دارم خواستار آنم به خواست او تن در دهم.» (هومر، ۱۳۷۸: ۴۶۶-۴۶۵)

خدایان) را به سوی پوزئیدون فرستاد و به او گفت که «میدان جنگ را رها کن و به میان گروه خدایان یا کشور ژرف دریا برو و اگر در برابر این فرمان پایداری کنی، این خدای (زئوس) تو را بیم می‌دهد که خود بیاید و با تو پرخاشی هراس‌انگیز

کار دیگر فریدون
بنا به روایت
شاهنامه، تقسیم
جهان میان سه
فرزند خود است
که در این میان،
روم و خاور
را به سلم و
سرزمین توران
را به تور، و
ایران را به ایرج،
که کوچکترین
فرزند اوست،
واگذار می‌کند.
برادران بزرگتر
که از این تقسیم
پدر راضی
نیستند، کینه‌ی
ایرج را به دل
می‌گیرند و در
نهایت، او را از
بین می‌برند



به این ترتیب، در این اسطوره‌ی یونانی نیز می‌بینیم که دنیا بین سه فرزند تقسیم شده و با ارزش‌ترین سهم به کوچک‌ترین فرزند (ژئوس) رسیده است. با این تفاوت که در این اسطوره سه برادر براساس قرعه، سهم خود را انتخاب می‌کنند اما در داستان فریدون، او خود سهم سه پسر را مشخص می‌کند. علاوه بر این، در اسطوره‌ی یونانی کل جهان (آسمان، دریا، زیر زمین) به جز زمین تقسیم شده است اما در داستان فریدون، فقط زمین و قلمرو فرمان‌روایی بر آن، به سه قسمت تقسیم می‌شود.

در مقابل شخصیت فریدون، شخصیت ضحاک قرار دارد. مهرداد بهار در خصوص نام ضحاک می‌نویسد: «ضحاک پهلوی azdahāg، اوستا aži-dahāka، فارسی اژدها و ضحاک او بنابر اشتقاق عامیانه، ده آک = ده عیب [جز نخستین واژه‌ی اوستایی «aži» (اژی) به معنای افعی و اژدهاست و جزء دوم نام خاص است. در اوستا، اژی دهاک، اژدهایی است سه کله، سه پوزه و شش چشم، که می‌خواهد جهان را از مردمان تهی کند و ظاهراً تا حدی این کار را نیز انجام می‌دهد و بر زمین چیره می‌شود. (بهار، ۱۳۷۵: ۱۹۰)

در فقره‌ی ۴۰ از یشت ۱۴ (بهار یشت) نیز از اژی دهاک با صفات سه پوزه و سه سر و شش چشم و دارنده‌ی هزار گونه چالاک‌ی و دیو دروغ‌نیرومند که مایه‌ی آسیب‌آدمیان است، سخن به میان آمده و از شکست‌دهنده‌ی او، یعنی فریدون شجاع، نیز یاد شده است. هم‌چنین، در یشت نوزدهم (زامیاد یشت، فقرات ۴۶ - ۵۱) از مجادله‌ی ضحاک و اذر برای به دست آوردن فر کیان سخن گفته شده است. در چهاردهام نسک، که از نسک‌های مفقود اوستایی دوره‌ی ساسانی است، هم شرحی راجع به ضحاک آمده و عهد پادشاهی او بیم و خطر خوانده شده است که پس از سلطنت خوب و دور از آزار جمشید در ایران پدید می‌آید. در یک قسمت دیگر اوستا، یعنی سوتگرنسک که دینکرد حاوی خلاصه‌ای از آن است، از ضحاک با تفضیل بیش‌تری یاد شده است. در این جا ماده‌ی دیوی که مادر ضحاک است، اوژاک (odhāg) نام دارد. در فرکرد چهارم از این نسک، پنج عیب بزرگ، یعنی آز و پلییدی و جادوی و دروغ و بی‌قیدی، به ضحاک نسبت داده شده و چنین آمده است که فریدون برای برافکندن این معایب با او به نزاع برخاست و او را به انتقام جم ناپود ساخت. (صفا، ۱۳۸۴: ۴۵۴، ۴۵۳)

مهرداد بهار در مورد این شخصیت می‌نویسد: «آن چه مسلم است، این است که از اژی دهاک در اوستا، به عنوان شاه ذکری نرفته است بلکه از او به عنوان اژدهایی که به ناپود کردن مردم و آن چه بر زمین است، سخن به میان آمده و به عنوان قوی‌ترین دروغی که اهریمن بر ضد جهان آفریده یاد شده است اما در ادبیات پهلوی، او مردی است تازی که به ایران می‌تازد و بر جمشید فائق می‌شود و پس از یک

هزار سال سلطنت بد، سرانجام از فریدون شکست می‌خورد. او در ادبیات پهلوی دارای لقب بیوراسب (BêWARASP) (دارنده‌ی ده هزار اسب) می‌شود. (بهار، ۱۳۷۵: ۱۹۱ - ۱۹۰) در بندهش نیز مطالب زیر را در مورد ضحاک می‌توان یافت: هنگامی که جم را ببردند، قره‌ی جم را از دست ضحاک، اذر فره (آتش فرنیغ) رهایی بخشید. (بهار، ۱۳۷۸: ۹۱) در پایان هزاره دیوان جم را ببردند و دیگر هزاره آغاز شد، ضحاک پادشاهی بد فراز کردن گرفت و یک هزار سال پادشاهی کرد. چون هزاره سر شد، فریدون او را گرفت و بست. (همان: ۱۳۹)

در دینکرد درباره‌ی علت این که فریدون ضحاک را نکشت و وی را به بند کشید، چنین آمده است: «هنگامی که فریدون گرز را بر شانه و دل و سر ضحاک می‌کوبد و نمی‌میرد، پس از آن با شمشیر، سه ضربه به او می‌زند و از تن ضحاک بس گونه خرفستر پدید می‌آید، پس هرمزد به فریدون می‌گوید که او را مشکاف که ضحاک است. زیرا اگر وی را بشکافی، ضحاک این زمین را پر کند از مور گزنده و کژدم چلیپاسه و کشف و وزغ.» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۹۲)

پس ضحاک در کوه دماوند به بند کشیده می‌شود تا این که در پایان هزاره و رستاخیر به وسیله‌ی گرشاسپ نابود شود: «پس، ششمین هزاره اوشیدر ماه آغاز شود که خوانده شود هزاره‌ی هوشیدر ماه، بدان هزاره، اوشیدر ماه، پسر زردشت به پیامبری از سوی هرمزد آید. همان گونه که زردشت دین آورد، او نیز آورد و بیست روز و شب، خورشید به بالای آسمان ایستد، شش سال بر گیاهان سرسبزی دهد. آن دروغ‌آز تخمه را که مار است، با خرفستران نابود کند. پس نزدیک به پایان هزاره‌ی اوشیدر ماه، ضحاک از بند رها شود. بیوراسب، بس آفریدگان را به دیو‌کامگی تباه کند. در آن هنگام سوشیانس، پسر زردشت به پیدایی رسد. سی شبانه روز، خورشید به بالای آسمان بایستد. نخست از جهانیان، مرده‌ی گرشاسب - پسر سام - را برانگیزاند تا بیوراسب را به گرز زند و کشد و از آفریدگان باز دارد. (بهار، ۱۳۷۸: ۱۴۲)

ضحاک در شاهنامه فرزند مرداس و از نژاد تازیان است که به اغوای ابلیس، پدر خود را، که مرد گران‌مایه و با ایمانی است، می‌کشد و پس از آن ابلیس در هیئت آشپز ماهری به نزد او می‌آید و با دادن غذاهای گوشتی، حرص و طمع ضحاک را دو چندان می‌کند و در نهایت، با بوسه زدن بر شانه‌های ضحاک، باعث روییدن دو مار بر کتف‌های او می‌گردد؛ به گونه‌ای که:

ببوسید و شد بر زمین ناپدید

کس اندر جهان این شگفتی ندید

دو مار سیه از دو کتفش برست

غمی گشت و از هر سوی چاره جست

به این ترتیب، در این اسطوره‌ی یونانی نیز می‌بینیم که دنیا بین سه فرزند تقسیم شده و با ارزش‌ترین سهم به کوچک‌ترین فرزند (ژئوس) رسیده است. با این تفاوت که در این اسطوره سه برادر براساس قرعه، سهم خود را انتخاب می‌کنند اما در داستان فریدون، او خود سهم سه پسر را مشخص می‌کند. علاوه بر این، در اسطوره‌ی یونانی کل جهان (آسمان، دریا، زیر زمین) به جز زمین تقسیم شده است اما در داستان فریدون، فقط زمین و قلمرو فرمان‌روایی بر آن، به سه قسمت تقسیم می‌شود.

کرونوس (پدر
ژئوس) هر یک از
فرزندانش را به
محض زاده شدن
می بلعید؛ چون
بنابه پیش‌گویی
سروش غیبی
می ترسید که
فرزندان جای او
را بگیرند. رئا،
همسر کرونوس،
غرقه در اندوهی
بی‌کران شد.
چون زمان
زادن ژئوس فرا
رسید، رئا از
والدین خویش،
اورانوس و گایا،
درخواست یاری
کرد تا فرزندش
را نجات دهند.
پس به توصیه‌ی
آنان به کرت
رهسپار شد

سرانجام ببریهر دو ز کتف
سزد گر بمانی بدین در شگفت
چو شاخ درخت آن دو مار سیاه
برآمد دگر باره از کتف شاه
(فردوسی، ۱۳۷۶: ۱ / ۴۸)

بار دیگر ابلیس در هیئت طیبی حاذق به نزد ضحاک
می‌آید و راه درمان او را استفاده از مغز انسان می‌داند. به
این ترتیب، تعداد زیادی از جوانان از بین می‌روند و طعمه‌ی
ماران ضحاک می‌گردند.
از کارهای مهم ضحاک، رسیدن به شاهی ایران و کشتن
جمشید به علت گریختن فرّ شاهی از او و اسیر کردن دختران
جمشید و پایه‌گذاری حکومتی پر از ظلم و ستم است؛ به
گونه‌ای که پس از جدا شدن فرّ از جمشید:
یکایک ز ایران برآمد سپاه
سوی تازیان برگرفتند راه
سواران ایران همه شاه جوی
نهادند یک‌سر به ضحاک روی
به‌شاهی بر او آفرین خواندند
ورا شاه ایران زمین خواندند
کی اژدها فش بیامد چو باد
به ایران زمین تاج بر سر نهاد
چو جمشید را بخت شد کندرو
به ننگ اندر آمد جهان‌دار نو
برفت و بدو داد تخت و کلاه
بزرگی و دیهم و گنج و سپاه
چو صد سالش اندر جهان کس ندید
بر او نام شاهی و او ناپدید
صدم سال روزی به دریای چین
پدید آمد آن شاه ناپاک دین
چو ضحاکش آورد ناگه به جنگ
یکایک ندادش زمانی درنگ
بازش سراسر بدو نیم کرد
جهان را از او پاک بی بیم کرد

ضحاک و این که بر شانه‌های او دو مار رسته بود، به خوبی
معلوم و بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که در داستان‌های
بعدی، مسئله‌ی سه پوزه و سه سر و شش چشم، چگونه
حل شده و اژدی‌دهاک به صورت کسی درآمده است که دو
مار بر شانه‌های او رسته و او با دو مار خود سه پوزه و سه سر
و شش چشم داشته باشد. شاید این شخص داستانی بر اثر
خون‌خواری، و آزار و آسیب رساندن فراوان به دیگران، در
اوستا و داستان‌های بسیار قدیم ملی ما به مار یا مخلوق
اهریمنی و خطرناک دیگری تشبیه شده و اژدی‌دهاک نام
یافته باشد و خاطره‌ی همین اسم هم در داستان‌های جدیدتر
به شکل برآمدن دو مار بر شانه‌ی او درآمده است و چنان‌که
دیده‌ایم ضحاک در شاهنامه چندبار به نام اژدها خوانده شده
و این تسمیه علاوه بر آن که ممکن است شکل مخفی را از
نام اژدی‌دهاک به یاد ما بیاورد، می‌تواند به بهترین صورتی
نشانه‌ی عقیده‌ی سابق ایرانیان نسبت به این ویران‌کننده‌ی



(همان: ۴۹)

سرانجام ضحاک به وسیله‌ی فریدون، که با قیامی کاوه
آهنگر به پادشاهی ایران رسیده بود، در کوه دماوند به بند
کشیده می‌شود و بدین گونه حکومت پر از ظلم و جور او
پایان می‌یابد.

به این ترتیب می‌بینیم که ضحاک در شاهنامه از اژدهای
سه سر به ضحاک ماردوش تبدیل می‌شود. ذبیح‌الله صفا در
مورد این تحوّل می‌نویسد: «اژدی‌دهاک، چنان‌که دیده‌ایم،
همه جا به صورت حیوان اهریمنی خطرناکی که دارای سه
پوزه و سه سر و شش چشم باشد، تجسم یافته و مایه‌ی
آسیب و فساد خوانده شده است. از این جا منشأ داستان

گیتی و جهان راستی باشد.» (صفا، ۱۳۸۴: ۴۵۵)

چنان‌که نوشته شد، ضحاک، اژدهایی که سه پوزه و سه
سر و شش چشم داشت، قوی‌ترین دروجی بود که اهریمن
برای جهان مادی آفرید. در اساطیر یونان، تیفونوس نیز
ترس‌ناک‌ترین موجودی بود که بر ضد ژئوس قیام کرد. او
واپسین غولی بود که در تارتاروس (Etna) زاده شده بود.

تیفونوس، آفریده‌ای موحش بود که دست‌هایش بی‌وقفه
می‌جنبیدند و پاهایش نیز هرگز از جنبش باز نمی‌ایستادند.
از شانه‌هایش صدها سر اژدهاوش و ترسناک فراز می‌جهید
که هر یک زبانی سیاه چون زوبین داشت، با چشم‌هایی که از
آن آتش می‌بارید، از تهی‌گاهش تعداد بی‌شماری افعی بیرون

می‌آمد، بدنش پوشیده از پر بود، از سر و گونه‌هایش موهای زبر روییده بود. قدش از بلندترین کوه‌ها بلندتر بود. ایزدان با دیدن منظر شگفت‌آور تیفوئوس ترسیدند و به مصر گریختند. تنها زئوس دلاورانه در برابرش ایستاد اما در میان ده‌ها هزار مار چنبرزده، در دست‌های تیفوئوس گرفتار شد. تیفوئوس پی‌های دست و پای زئوس را برید و او را در مگاکش واقع در سیلی سیاه زندانی کرد. زئوس به دست هرمس رهایی یافت و از نو نبرد آغازید. با آذرخش خویش بر تیفوئوس چیره گشت و او را به سیسیل گریزاند و در آنجا تیفوئوس در پی آتش‌فشان آتنا (دوزخ) قطعه قطعه شد. (ژیران، ۱۳۸۵: ۴۰)

در روایتی دیگر آمده است که «در نبرد زئوس و تیفوئوس، هنگامی که تیفوئوس از دریای سیسیل می‌گذشت، زئوس کوه آتنا را بر وی افکند و او را در زیر کوه مدفون کرد و در این روایت اسطوره‌ای، شعله‌هایی که از کام این غول بیرون می‌ریزد، با بقایای آذرخشی که زئوس بر او افکند، همانا این کوه را آتش‌فشان کرده است. (بین سنت، ۱۳۷۹: ۲۷)

با توجه به ویژگی‌هایی که در داستان تیفوئوس ذکر شد، شباهت‌های زیر را در خصوص ضحاک و تیفوئوس می‌توان نوشت:

۱. ضحاک و تیفوئوس هر دو ترس‌ناک‌ترین موجودی بودند که خلق شده بودند؛ به نحوی که ضحاک قوی‌ترین دروجی بود که اهریمن برای نابودی جهان مادی آفرید و تیفوئوس هم موحتش‌ترین موجودی بود که به وسیله‌ی گایا برای گرفتن انتقام از زئوس خلق شد. به صورتی که بر اثر حمله‌ی او همه‌ی ایزدان به جز زئوس ترسیدند و گریختند.
۲. از شانه‌های تیفوئوس صداها سر‌آزده‌اوش و ترس‌ناک بیرون می‌جهید. ضحاک نیز با داشتن سه سر یا دو افعی بر روی شانه‌ها تا حدی به او شباهت دارد.
۳. در بدن هر دو موجود، حیوانات مضر و گزنده وجود دارد؛ چنان‌که بنابر اشاره‌ی دین کرد، بدن ضحاک پر از مور و کژدم و چلپاسه است که اگر فریدون آن را بشکافد، سراسر زمین، پر از موجودات گزنده خواهد شد و به همین جهت فریدون او را به بند می‌کشد. بدن تیفوئوس هم انباشته از افعی است.
۴. ضحاک و تیفوئوس هر دو در اولین حمله‌ی خود پیروز هستند، چنان‌که ضحاک در حمله‌ی اول خود، جمشید را از بین می‌برد و تیفوئوس نیز در حمله‌ی اول خود موفق می‌شود که پی‌های دست و پای زئوس را جدا سازد و او را از اولین حرکت باز دارد.
۵. راه مقابله با هر دو موجود، استفاده از کمک دیگران است؛ چنان‌که فریدون به یاری کاوه و کسانی که از دست ضحاک در رنج بودند، بر او پیروز شد و زئوس نیز به یاری هرمس توانست رگ و پی خود را دوباره به دست بیاورد و با تیفوئوس به مقابله بپردازد.

۶. هر دو موجود به نحوی در کوه زندانی‌اند. فریدون ضحاک را در دماوند به بند می‌کشد و زئوس نیز (طبق روایت دوم) تیفوئوس را در زیر کوه آتنا به بند می‌کشد؛ به نحوی که آثار وجود او هنوز هم به صورت آتش‌فشان به چشم می‌خورد.

نتیجه

با مقایسه‌ی اسطوره‌ی فریدون و ضحاک با اسطوره‌ی زئوس و تیفوئوس در اساطیر یونان، به رغم تفاوت‌هایی که در این شخصیت‌ها وجود دارد، نکته‌های مشترک بسیاری را میان آن‌ها مشاهده می‌شود که در مورد فریدون با زئوس، به تولد در خفا از ترس کشته شدن، تغذیه از جانوران، گرفتن انتقام از فردی که قصد کشتن آن‌ها را داشته است و به بند کشیدن او، برخورداری از کمک دیگران، نجات نزدیکان از اسارت، داشتن سلاح رعد و تقسیم جهان می‌توان اشاره کرد. میان ضحاک و تیفوئوس نیز مشابهت‌هایی به چشم می‌خورد که از جمله‌ی آن‌ها به این موارد می‌توان اشاره کرد: هر دو ترس‌ناک‌ترین موجودی هستند که برای نابودی جهان آفریده شده‌اند؛ بدن هر دو موجود پر از موجودات مضر و خطرناک است و هر دو موجود بر روی سر یا شانه‌های خود مار یا اژدها دارند؛ هر دو موجود در اولین حمله‌ی خود پیروزند و اما در نهایت شکست می‌خورند و در کوه به بند کشیده می‌شوند.

با توجه به موارد مشابهی که بین این شخصیت‌ها وجود دارد، شباهت آن‌ها را نمی‌توان تنها بر اساس تصادف و اتفاق دانست. در واقع، اگر نتوان ثابت کرد که این دو اسطوره به‌طور مستقیم از هم تأثیر پذیرفته‌اند، می‌توان این احتمال را مطرح کرد که ممکن است آن‌ها از یک تمدن دیگر تأثیر پذیرفته باشند؛ چرا که اسطوره‌ی زئوس خود پیشینه‌ی کهنی دارد و به نوعی از تمدن بین‌النهرین تأثیر پذیرفته است. اسطوره‌ی فریدون نیز، چنان‌که دیدیم، به دوران هند و ایرانی باز می‌گردد و ممکن است حتی پیشینه‌ی کهن‌تر از هند و ایرانی داشته باشد.

منابع

- بهار، مهرداد؛ پژوهشی در اساطیر ایران، نشر آگه، ۱۳۷۵.
- بین سنت، جان؛ شناخت اساطیر یونان، مترجم: باجلان فرخی، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۹.
- ژیران فلیکس؛ اساطیر یونان، مترجم: ابوالقاسم اسماعیل پور، چ ۳، نشر کاروان، ۱۳۸۵.
- صفا، ذبیح‌الله؛ حماسه‌سرایی در ایران، چ ۷، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴.
- فردوسی. شاهنامه ج ۱. به تصحیح سعید حمیدیان، چ چهارم، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۶.
- فرنیغ دادگی. بندهش. مترجم: مهرداد بهار، نشر توس، ۱۳۷۸.
- گریستن سن. آرتور؛ نمونه‌های نخستین انسان نخستین شهریار، مترجمان: ژاله آموزگار، احمد تفضلی، نشر چشمه ۱۳۸۳.
- هومر؛ ایلید، مترجم: سعید نفیسی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۸.

و آن‌جا در غاری
ژرف واقع
در جنگل‌های
انبوه کوه اژوم
(Aegeum)
فرزندش را به
دنیا آورد. گایا
نوزاد را گرفت و
پرستاری‌اش را
پذیرفت. با وجود
این، رئاسنگی
بزرگ را در قنداق
پیچید و آن را
به جای نوزاد
به کروئوس
زودباور داد و او
نیز بی‌درنگ آن را
بلعید. بدین‌گونه
زئوس جوان از
شقاوت پدر رست
و در جنگل‌های
ایدا بزرگ شد